

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۴۰، پیاپی ۱۳۰، زمستان ۱۳۹۷

بیکاری به مثابه مفهومی تاریخی: طرحی برای تحقیق در تاریخ بیکاری در ایران^۱

محمد جواد عبدالمهی^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۹/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۲۸

چکیده

در ایران بیشتر پژوهش‌ها درباره تاریخ بیکاری، تحقیقاتی هستند که نهادهای زیرمجموعه دولت انجام داده‌اند. این پژوهش‌ها عمدتاً کوشیده‌اند تا به زعم خود، بر پایه آمارهای رسمی، سیاست‌هایی برای برنامه‌ریزی دولت در زمینه بیکاری فراهم کنند. فرض پنهان در این بررسی‌ها با روش‌های کمی، غیرتاریخی بودن و ایستایی مفاهیم اقتصادی از قبیل بیکاری است. با این حال، آنچه در این تحقیقات مغفول می‌ماند، ناهمگن بودن معنای مفاهیم اقتصادی از قبیل بیکاری در دوره‌های مختلف است. بنابراین، پرسش نوشته حاضر این است که چگونه بیکاری به مثابه مفهومی که معمولاً ایستا در نظر گرفته می‌شود، به موضوع تحقیقی تاریخی تبدیل شود. مدعای نوشته حاضر این است که با کمک گرفتن از رویکرد مورخان اجتماعی در تشریح پدیدار شدن بیکاری به عنوان مشکلی اجتماعی، می‌توان نشان داد که با فرا رفتن از سری‌های آماری، بیکاری می‌تواند به مثابه مفهومی در حال تغییر، به موضوعی برای تحقیقات

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.18162.1524

۲. دانش آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران؛ mj.abddi@gmail.com

تاریخی تبدیل شود. بر این اساس، نخست وجه تاریخی مفهوم کار شرح داده می‌شود. سپس تأخیر در پذیرش بیکاری به‌مثابه مسئله‌ای اجتماعی بررسی می‌شود تا در پایان با شرح رویکرد مورخان اجتماعی به این موضوع بتوان نشان داد که چگونه معنای بیکاری در طی زمان تغییر یافته و در تحلیل بیکاری نمی‌توان به شکلی خودبسنده به تحلیل‌های کمی اکتفا کرد.

واژه‌های کلیدی: ایران، تاریخ، تاریخ اجتماعی، بیکاری، بیکاران.

مقدمه

در پس‌پشت استفاده از روش‌های کمی که در دوره پس از جنگ جهانی دوم بسط یافتند، طرد و ردّ تاریخ وقایع‌نگارانه‌ای قرار داشت که تخته‌بند روایت حیات و اعمال سیاسی مردان و دودمان‌های بزرگ، و فراز و فرود سلسله‌های حکومتگر بود. یکی از حوزه‌های مطالعاتی که در آن تحلیل‌های کمی در مقابله با این سبک از تاریخ‌نگاری، دست بالا را پیدا کرد، تاریخ اقتصادی بود که در هیئت «تاریخ‌سنجی»،^۱ تحلیل کمی موضوعات تاریخی را در دستور کار خود قرار داد. با آنکه عنوان تاریخ اقتصادی این معنا را به ذهن متبادر می‌کند که گویی حوزه مطالعاتی است که به‌صورتی میان‌رشته‌ای قصد فهم گذشته اقتصادی بشر را دارد، رویکرد تاریخ‌سنجی، نشانگر گسست میان این دوه حوزه است. در تاریخ‌سنجی با در نظر داشتن تعریف علم اقتصاد به‌عنوان مطالعه مناسبات میان اهداف متعدد چنین نتیجه گرفته می‌شود که تاریخ اقتصادی چیزی جز مطالعه مصادیقی از تجلی این مناسبات در گذر زمان نیست (مالجو، ۱۳۷۹: ۱۴۷).

در ایران نیز پژوهش‌هایی که درباره تاریخ بیکاری صورت گرفته است، تحقیقاتی هستند که نهادهای زیرمجموعه دولت با این روش انجام داده‌اند. این پژوهش‌ها عمدتاً کوشیده‌اند تا به‌زعم خود، برپایه آمارهای رسمی مأخوذ از سرشماری‌های عمومی، سیاست‌هایی برای برنامه‌ریزی دولت در زمینه بیکاری فراهم کنند. در این بررسی‌ها تغییر در بیکاری در طی دوره‌های زمانی کوتاه‌مدت و بلندمدت، صرفاً برپایه سری‌های زمانی و آماری بررسی می‌شوند که از سرشماری‌های عمومی به‌دست می‌آیند و در آن‌ها بدون کمک گرفتن از دیگر رشته‌های علوم انسانی، این سری‌های زمانی و آماری را آیین تمام‌نمایی از تغییرات اقتصادی می‌دانند (برای مثال نک: غفوری خرازی، ۱۳۵۰؛ کریم، ۱۳۵۴). در واقع، فرض پنهان و مستتر در این روش‌های کمی

غیرتاریخی بودن و ایستایی مفاهیم اقتصادی از قبیل بیکاری است. با این حال، ساختن سلسله مراتبی کمی، تنها زمانی معقول است که زمینه‌ها و دوره‌های تاریخی که با هم مقایسه می‌شوند، به لحاظ کیفی همگن باشند. ایراد اصلی که در تاریخ‌سنجی دیده می‌شود، ریشه در مقایسه آن موضوعاتی دارد که مقایسه‌پذیر نیستند. معنای مقولات اقتصادی در طول زمان تغییر می‌کنند و به‌هرصورت، امکان‌پذیر نیست که معیارهای زندگی جوامع در بازه‌های زمانی باهم مقایسه شوند که به لحاظ ساختاری باهم تفاوت دارند. در واقع، مورخان اجتماعی به درستی استدلال می‌کنند بسط روش‌های کمی به دوره‌های زمانی متفاوت به معنای مغشوش ساختن فاکت‌هاست. آن‌ها بر این اعتقادند که «تاریخ‌سنجی» صرفاً موجب «توهمی از دقت» می‌شود که به واسطه تخمین‌ها و تحریف‌های عجولانه به‌دست می‌آید؛ آن‌ها برای مثال، معتقدند که چگونه می‌توان برای انسانی در سده‌های میانه، رضایتی مشابه رضایتی که انسان امروزی از مالکیت یک دستگاه رایانه کسب می‌کند، تعیین کرد (Boldizzoni, 2011:125).

از این رو، در این نوشته سعی می‌شود طرحی از رویکردی تاریخی درباره بیکاری به اقتراح گذاشته شود که به واسطه آن این امکان فراهم گردد تا از تحقیقات کمی در این زمینه بتوان فراتر رفت. برای این مهم، ابتدا سعی می‌شود تاریخ‌مندی دو مفهوم کار و بیکاری شرح داده شود و سپس دو رویکرد عمده‌ای را که مورخان اجتماعی پیرامون این تاریخ‌مندی در مطالعات خود بسط داده‌اند، بررسی گردد تا از خلال آن دلایل انتخاب رویکرد مدنظر نوشته حاضر آشکار شود. در واقع، همان‌طور که از عنوان پیداست، مسئله این نوشته آن است که از این طریق یعنی به سطح آوردن وجه تاریخی کار و بیکاری، نشان دهد چگونه بیکاری به مثابه مفهومی که معمولاً بی‌زمان^۱ در نظر گرفته می‌شود، می‌تواند چونان مفهومی در حال تغییر، به موضوع تحقیقی تاریخی تبدیل شود. اهمیت این رویکرد در آن است که در تقابل با رویکرد اقتصاددانان جریان غالب قرار می‌گیرد که نگاهی غیرتاریخی^۲ به اقتصاد دارند و در تحلیل‌های عموماً کمی خود، میان جامعه و اقتصاد تمایزی کامل قائل می‌شوند.^۳

وجه تاریخی کار

امروزه، در بازار کار، نیروی کار به دو دسته کلی جمعیت فعال و جمعیت غیرفعال و آنگاه در ادامه جمعیت فعال به دو زیرشاخه جمعیت شاغل و جمعیت در جستجوی کار (یا به تعبیر ساده‌تر

1. a-chronic
2. ahistorical

۳. کارل پولانی، مورخ اقتصادی، در اثر کلاسیک خود دگرگونی بزرگ: خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما (پولانی، ۳۹۱) ریشه‌ها و پیامدهای جریانی را که می‌کوشد اقتصاد را از جامعه فک کند، بررسی کرده است.

بیکار) تقسیم می‌شود و مطابق با این نگاه، به کسی بیکار گفته می‌شود که با آنکه خواهان و قادر به انجام کار هست، از یافتن کار ناتوان است (اداره کل آمار عمومی، ۲۰۱۳۴۰: ۲۲۱). در نگاه اول، به نظر می‌رسد این دسته‌بندی مبتنی بر مقولاتی بی‌زمان و ایستاست که همواره وجود داشته‌اند. اما آیا به واقع این چنین است؟ به سخن دیگر، آیا این دسته‌بندی و مقولات تیسین‌کننده آن، فاقد هرگونه تاریخ‌مندی و تکون‌اند؟ حال، مطابق با ادعای این نوشته، اگر این چنین نیست و دسته‌بندی نیروی کار مبتنی بر مقولاتی بی‌زمان نیست، چه مفهومی را باید در کار آورد که تکون و رخ‌دادگی این دسته‌بندی را تبیین می‌کند؟ به گمان ما، در این جهت و در وهله نخست، مفهوم اشتغال مبتنی بر کارمزدی^۱ و نسبت آن با سرمایه‌داری صنعتی راهگشا خواهد بود؛ نسبتی که در نهایت، معنای تاریخ‌مند بیکاری (بیکاری پیشا-مدرن/بیکاری مدرن) را فراهم خواهد آورد (Perry, 2000, p. 11). به سخن دیگر، توجه به وجه تاریخی کار و مقولات مرتبط با آن، رخ‌دادگی و حادث‌بودن بیکاری را آشکار خواهد ساخت.

درواقع، امروزه کارمزدی چنان با جوامع ما عجین شده که کمتر کسی به حادث‌بودن آن فکر می‌کند و چنان به این مفهوم عادت کرده‌ایم که اگر بشنویم بسیاری از کارگران تا مدت‌ها از پذیرش کارمزدی سرباز می‌زدند، از آن در شگفت می‌شویم. با این حال وقتی به دوران انقلاب صنعتی بازمی‌گردیم، می‌بینیم که مقاومت کارگران در برابر کارمزدی شدید بوده است. زمینه تاریخی چنین مخالفتی، به از میان رفتن تدریجی استقلال پیشه‌وران بازمی‌گشت که در آن زمان در قالب اصناف سازمان‌دهی شده بودند. وقتی کارخانه‌ها به مثابه مکانی که در آن به افراد در قبال کار مزد پرداخت می‌شد، تأسیس شدند، از قدرت این اصناف کاسته شد. فقط تاجران ثروتمند، استطاعت راه‌اندازی کارخانه‌ها را داشتند و تعداد زیادی از پیشه‌وران که عضو اصناف بودند نمی‌توانستند با کارخانه‌ها رقابت کنند و با انزجار زیاد باید به کارگران مزدبگیر این کارخانه‌ها بدل می‌شدند. جدای از بین رفتن استقلال، علت دیگر بیزاری از کار در کارخانه‌ها، به سختی و یکنواختی این شکل از کار برمی‌گشت. بسیاری از صاحبان کارخانه‌ها به تنبیه بدنی، به‌ویژه نسبت به کارگران خردسال، متوسل می‌شدند و عده‌ای دیگر هم با جریمه کردن به دنبال برقراری نظم موردنظر خود در کارخانه‌ها بودند. ممکن بود کسی به خاطر تنبلی، نگاه به بیرون پنجره، حرف زدن با کارگران دیگر و موارد مشابه جریمه شود. مجالی برای کم‌کاری نبود و نظارت بر کار شدید بود. با این حال، علت عمده بیزاری کارگران از کارمزدی، همان از بین رفتن استقلال شخصی بود، این واقعیت که آن‌ها مطیع اراده کس دیگری می‌شدند. آن‌ها دوست نداشتند به

کسی که دستمزد مشخصی به آن‌ها می‌داد، پاسخگو باشند و خیلی‌ها این وضعیت را با بردگی یا روسپی‌گری مقایسه می‌کردند (اسوندسن، ۱۳۹۳: ۱۵۶-۱۵۷؛ پولانی، ۱۳۹۱: ۳۰۹-۳۱۲).

با آنکه ریشه‌های کار مزدی را می‌توان به دوران باستان بازگرداند (ارسطو، ۱۳۹۰: ۳۸)، در اروپای غربی طی سده هفدهم بود که کار مزدی در قیاس با دیگر اشکال کار بیش از پیش اهمیت یافت و در قرن نوزدهم توانست به شکل غالب کار تبدیل شود و خوداشتغالی پیشه‌وران در شهرها و خرده‌مالکی را در بخش کشاورزی به حاشیه براند (Perry, 2000: 11). آن‌گونه که مورخان اجتماعی نشان داده‌اند، اصلی‌ترین تمایزی که کار مزدی در قیاس با دیگر اشکال کار پیش از خود ایجاد کرد، جدایی بنیادین میان فضا و زمان کار در کارخانه‌های صنعتی در قیاس با زمان و فضای کار در فعالیت‌های خانوادگی بود (Keyssar, 1986; Poire, 1987, pp. 1834-1850). تا پیش از رواج سرمایه‌داری صنعتی و برخلاف دوره جدید، میان «کار» و «زندگی» تمایزی وجود نداشت. در واقع کار کردن نه همچون دوره جدید، صرفاً وسیله‌ای برای کسب معاش، که خود زندگی کردن بود. این آن نوع کاری است که به علت نبود همین تمایز در قیاس با کار مزدی، می‌توان از آن به کار «وظیفه‌محور»^۱ مراد کرد. در واقع آنچه فرد را به کار وامی‌داشت، ضرورتی ملموس بود که در اطراف محیط خود احساس می‌کرد و این وظیفه فرد بود در قبال جماعتی که به آن تعلق داشت و نه خواست یا نیاز کارفرما و یا قانون و مقررات کار که نوع و مدت زمان کار او را مشخص می‌کرد (Thompson, 1967: 38). فرد بر اساس مسئولیت‌هایی که نسبت به خانواده و اجتماع داشت، موظف به قبول مشاغلی برای تأمین معاش خود و انجام وظایف نسبت به اجتماع بود. تقسیم کار ابتدایی بود و ترسیم خطوط متمایزکننده مشاغل از یکدیگر دشوار بود. فعالیت افراد در کشاورزی، صنعت (پیشه‌وری)، فعالیت‌های تجاری و کارهای خانوادگی چنان درهم تنیده بود که در قیاس با کار مزدی، به سختی می‌شد آن‌ها را از یکدیگر تمیز داد (Perry, 2000: 12).

اما در ساختار اجتماعی منبعث از سرمایه‌داری صنعتی، با جدایی بنیادینی که میان کار و زندگی به وجود آمد، وابستگی بسیاری از افراد به زمین و قیدوبندهای کهنه‌اجتماعاتی که در آن عضویت داشتند، پایان یافت و فرد بسیاری از حمایت‌هایی را که به هنگام تنگدستی از طریق همیاری از این اجتماعات کسب می‌کرد، از دست داد و به تولیدکننده‌ای بدل شد که تنها این امکان را یافت تا نیروی کار خود را در معرض فروش قرار دهد، یا به عبارت ساده‌تر به کارگر مزدبگیر تبدیل شود (پولانی، ۱۳۹۱: ۳۰۹-۳۱۲). آن‌گونه که مورخان اجتماعی نشان داده‌اند، تا پیش از شکل‌گیری کامل این تمایز، کارگران با وجود کار مزدی فصلی در صنایع، به علت

تعلق داشتن به شهرهای کوچک و مناطق روستایی که در آن‌ها غلبه با خانواده‌های گسترده بود، خود را بیکار به حساب نمی‌آوردند. منابع خانوادگی مشترک و وظایفی که این منابع ایجاد می‌کرد، مانع از بیکار شدن آن‌ها می‌شد (Poire, 1986: 1836).

بنابراین در رابطه با نوشته حاضر، اصلی‌ترین پیامد گسترش کار مزدی، دگرگونی سرشت و چهره فقر بود. با رشد بیشتر سرمایه‌داری صنعتی در قرن نوزدهم، مشخصه فقر از ولگردی، کاهلی، کم‌کاری و یا نداشتن زمین، به بیکاری (نیافتن خریدار برای فروش نیروی کار) تغییر یافت (Perry, 2000: 11). از این‌رو ماهیت و تعریف بیکاری در دوران جدید، متفاوت از ماهیت و تعریف بیکاری پیش از رواج صنعتی شدن است. اگر بیکاری در معنای مدرن آن، در اطلاق به افرادی به کار می‌رود که جز نیروی کار خود چیزی برای فروش ندارند، در جوامع سنتی، بیکاری ماهیتی ارادی داشت که در تعریف افراد کاهل و تن‌پرور به کار می‌رفت. در زبان انگلیسی تا پیش از دوران مدرن، برای اشاره به این معنای سنتی بیکاری، از واژه‌های مختلفی از جمله بیکارگی و کاهلی^۱ استفاده می‌شد که بار معنایی متفاوتی با بیکاری در معنای مدرن آن دارد.^۲ عنصر مهم در بار معنایی این قبیل واژه‌ها در تعریف بیکاری، دخالت دادن اختیار افراد در بیکاری آن‌ها است. تجلی این مفهوم از بیکاری را می‌توان در عباراتی همچون «عاطل و بیکار»، «بیکاره» و «بیکار و بی‌عار» در ادبیات گذشته ما نیز مشاهده کرد (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵۲۴۸-۵۲۴۹). از این‌رو اگر با نگاهی تاریخی به پدیده بیکاری نگرسته شود، بیکاری در معنای جدید آن، پدیده‌ای ارادی نیست، بلکه مقوله‌ای تحمیلی است که خارج از اراده و خواست فرد است و از ساخت اقتصادی و مناسبات تولیدی متأثر است و دامن‌گیر گروهی از انسان‌هایی می‌شود که از وسایل کسب معاش خود جدا شده و با اینکه هم توان کار کردن دارند و هم خواهان کار هستند، اما شرایط و امکانات جامعه چنین فرصتی را به آن‌ها نمی‌دهد (پولانی، ۱۳۹۱: ۳۰۹؛ محقق، ۱۳۵۸: ۳۶).

تأخیر در پذیرش بیکاری

با وجود اهمیت بیکاری در ساخت سرمایه‌داری صنعتی، مفهوم پردازی بیکاری با تأخیر فراوانی همراه بود. برای مثال، اصطلاح «بیکاری»^۳ در زبان انگلیسی برای نخستین بار در سال ۱۸۸۸ به لغت‌نامه‌ها راه یافت و آن‌گونه که لغت‌نامه انگلیسی آکسفورد نشان می‌دهد در انگلستان این

1. idleness

۲. ای بی تامسون مورخ نامدار انگلیسی جعل واژه unemployment را برای مفهوم مدرن بیکاری به محافل رادیکال دهه‌های بیست و سی قرن نوزدهم نسبت می‌دهد (Thompson, 1966 : 776).

3. unemployment

اصطلاح تا سال ۱۸۹۵ رواج عام پیدا نکرد. اصطلاح بیکاری در دیگر زبان‌های غربی هم سرنوشت مشابهی داشت. اصطلاح فرانسوی مرد بیکار،^۱ جعل دهه ۱۸۷۰ بود و اصطلاح آلمانی بیکار^۲ تا دهه ۱۸۹۰ در میان عامه رواج پیدا نکرد. در آمریکا نیز تا قبل از دهه ۱۸۵۰ بندرت اصطلاح بیکاری به کار می‌رفت و تازه در دهه ۱۸۷۰ بود که این اصطلاح در آمریکا کاربرد عام پیدا کرد. در سرشماری‌های عمومی نیز بیکاری وضعیت مشابهی داشت. در آلمان تا سال ۱۸۹۵، در فرانسه تا سال ۱۸۹۶ و در انگلستان تا سال ۱۸۸۱ در سرشماری‌های عمومی به ثبت آمار بیکاری نمی‌پرداختند و در آمریکا این موضوع حتی به اوایل سده بیستم کشیده شد (Perry, 2000: 19).

اقتصاددانان نیز برای سالیان بسیاری چشم بر بیکاری بسته بودند و در کل تا اوایل قرن بیستم برای آن، اهمیت چندانی قائل نبودند. این نادیده‌انگاشتن بیکاری به مبانی اقتصاد کلاسیک بازمی‌گشت. آدام اسمیت در کتاب *ثروت ملل* بر این اعتقاد بود که مزیت سیستم بازار آزاد در این است که از طریق سازوکار قیمت، میزان عرضه و تقاضا به تعادل می‌رسد. اقتصاددانان این معادله را به بازار کار تعمیم می‌دادند و بر اساس آن، بیکاری پدیده‌ای عرضی بود که نمی‌توانست وجود واقعی داشته باشد و ذاتی نظام اقتصادی باشد. از این رو، اقتصاددانان کلاسیک از قبیل آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و جیمز میل برای بیکاری اهمیتی قائل نبودند (Ibid: 17). در سده نوزدهم، تحولات عمده بعدی در علم اقتصاد یعنی برآمدن مکتب نئوکلاسیک نیز در این وضعیت تغییر چندانی ایجاد نکرد. در این شکل از اقتصاد نیز که بر سود شخصی و به حداکثر رساندن رضایت خاطر فردی در چارچوب رقابت بازار و بر مفهوم یگانه تعادل (تعادلی که به‌زعم این روش حتماً به دنبال مکانیسم بازار به دست می‌آید) متکی است، قیمت عوامل تولید، از جمله دستمزد و درآمد نیروی کار و نیز درآمد حاصل از فعالیت زارعان و فروشندگان خرده‌پا و سهم آنان در توزیع درآمد ملی در چارچوب مبادلات بازار ارزیابی می‌شود و به‌موجب آن اگر سازوکار رقابت و بازار کامل باشد، نظام اقتصادی به عدالت کامل می‌رسد و بنابراین جایی برای فقر باقی نمی‌ماند. فقیران باید صبر کنند تا در بلندمدت عرضه و تقاضای بازار آن‌ها را در مفهوم تعادل کلی دربرگیرد. به‌هرحال به‌زعم این رویکرد، شماری فقیران خودمقصر وجود خواهند داشت که این فقر البته از کاهلی و تنبلی خود آن‌ها ناشی می‌شود (رئیس دانا، ۱۳۷۹: ۱۷).

افزون بر نظریات اقتصادی، نظریات اجتماعی متعارف در آن زمان نیز مانع دیگری در راه شناسایی بیکاری بودند. از جمله این نظریات اجتماعی می‌توان به آراء متفکرانی همچون توماس مالتوس، جرمی بنتام و ساموئل اسمایلز اشاره کرد که هر کدام به طریقی مانعی فکری بر سر راه

1. chômeur
2. Arbeitslosigkeit

شناسایی بیکاری علم کردند. برای مثال، مالتوس، مشکلات اجتماعی را در اصل، برحسب جمعیت و وسایل ارتزاق فهم می‌کرد. طبق نظریه جمعیت‌شناختی مالتوس، با افزایش درآمد طبقات فقیر، امکان زادوولد بیشتری برای آن‌ها فراهم می‌شود و همین موجب افزایش جمعیت آن‌ها شده و راه را بر هرگونه افزایش رفاه این طبقات می‌بندد. از این رو، به‌زعم وی، فقر بیش از آنکه از مشخصه‌های سرمایه‌داری باشد، از بی‌قیدی اخلاقی و جنسی فقرا یا به سخن دیگر، از اضافه جمعیت ناشی می‌شد (سیمونلز و میدما: ۳۵۵-۳۷۶). خلاصه آنکه طبق نظرات افرادی همچون مالتوس، مشکل فقرا مشکلی فردی و اخلاقی بود و وضعیت فقرا از طریق کنار گذاشتن کاهلی و تن‌دادن به سخت‌کاری و فداکاری، می‌توانست بهبود یابد (Perry, 2000: 17-18).

دستگاه واژگانی سده نوزدهم نیز موجب پنهان‌ماندن بیکاری می‌شد، واژگانی از قبیل بیکارگی^۱ در خود حامل این بار معنایی بودند که خود فقرا را باید به خاطر فقرشان سرزنش کرد و نشان از رواج تبیین‌های سنتی از بیکاری در میان مردم داشتند (Stedman Jones, 1984: Preface). از این رو، برای درک این تبیین‌های سنتی باید به تحول مفهوم کار در آغاز عصر جدید بازگشت. کار در قرون وسطی در قیاس با امر قدسی نقشی فرعی ایفا می‌کرد، زیرا عبادت و مراقبت نفس اهمیت خیلی بیشتری داشت و کار عاری از ارزش ذاتی تلقی می‌شد. این وضعیت در دوران جنبش اصلاحات پروتستانی به کلی تغییر کرد. نزد مارتین لوتر اصلاحگر کلیسا در قرن شانزدهم، بهترین راه خدمت به خدا این بود که آدمی خود را وقف حرفه‌اش کند. به‌زعم او، آنچه خدا می‌خواست، تنها دعا و اعمال نیک گاه‌به‌گاه نسبت به همسایگان نبود، بلکه در عین حال نوعی از زندگی بود که در مجموع متشکل از کار و عبادت باشد. به سخن دیگر، لوتر آرمان رهبانی و وقف کامل زندگی در راه خدا را پذیرفت، اما آن را از چهاردیواری صومعه بیرون آورد و به اخلاقیات همگانی کار تبدیل کرد. علاوه بر این، شغل‌های «دنیوی» هم حداقل به اندازه کار راهبان در صومعه‌های دورافتاده با ارزش تلقی شد. تمام مشاغل بخشی از طرح کلی خداوند شدند و انجام کار به بهترین نحو ممکن هم به یک وظیفه دینی بدل شد. در واقع، این جنبش دینی کار را امری مثبت برای تمام افراد و حتی ثروتمندان قلمداد می‌کرد و ایده کار به مثابه تکلیف را به شکلی بنیادی گسترش داد (اسوندسن، ۱۳۹۳: ۴۲-۴۳). با آنکه این ایده پروتستانی کار به مثابه تکلیف به دنبال تحولات بعدی رنگ باخت، بیره نیست اگر گفته شود که فرهنگ مدرن، کار را در کانون ایدئولوژی خود قرار داده است. به تعبیر هانا آرنت در وضع بشر، جهان مدرن جهانی است که کار را آن قدر ارج نهاده که ما هیچ‌گونه تصویری از این نداریم که زندگی بشر بدون کار چگونه می‌تواند یا چگونه باید

باشد(همان: ۱۹۴-۱۹۵). این گونه بود که در فرهنگی که کار ماهیتی اخلاقی داشت، بیکاری نیز سرشتی اخلاقی و فردی پیدا می کرد. برای مثال در سده هفدهم، هنگامی که وزارت بازرگانی انگلستان گزارشی درباره فقر منتشر کرد و راههایی برای «مفید کردن آنان به حال مردم» پیشنهاد داد، صراحتاً و مشخصاً عنوان کرد که منشأ فقر نه کمبود مواد غذایی است نه بیکاری، بلکه «تضعیف انضباط و بی‌قیدی در رفتار و عادات اخلاقی» است. این وجه از بیکاری را می توان در مراکز اقامت اجباری دید که طی قرن هفدهم به شکل وسیعی برای نگهداری فقرا، بیکاران، مجرمان و دیوانگان پدیدار شدند. این افراد تنها در قلمرو مراکز اقامت اجباری پذیرفته می شدند و بدین ترتیب از جامعه تبعید و گویی منتزع می شدند. به واقع، رابطه بین نگهداری فقرا و بیکاران در مراکز اقامت اجباری و ضرورت های کار به هیچ عنوان صرفاً از زاویه وضعیت اقتصادی بیان نمی شد، بلکه ادراکی اخلاقی مدافع آن بود و بدان جان می بخشید(فوکو، ۱۳۹۰: ۶۹).

با این حال، طی بحران های اقتصادی، تصویر فقر و مسکنت اندک اندک از مفاهیم کهن و مبهم اخلاقی جدا می شد و بیکاری چهره ای می یافت که دیگر با تنبلی مشتبه نمی شد. فقر و بطالت اجباری در روستاها گسترش یافته بود، یعنی در همان جایی که در آن زمان تصور می رفت زندگی اخلاقی به بی واسطه ترین و ناب ترین شکل وجود دارد. این واقعیات نشان می داد که مسکنت شاید صرفاً از خطا و تقصیر ناشی نشود، بنابراین فقر به امری اقتصادی تبدیل می شد. صنعت در حال پیدایش نیز که به بازوی کار نیاز داشت، این امر را تقویت می کرد و بدین ترتیب به تدریج فقرا و بیکاران دوباره جزئی از پیکر ملت شدند(همان: ۲۲۲-۲۲۴). با این حال، پذیرش بیکاری به عنوان مسئله ای اجتماعی، همان طور که در بالا شرح داده شد، با موانع زیادی روبه رو بود. آن گونه که تاریخ کشورهای غربی نشان می دهد پذیرش بیکاری به عنوان مسئله ای اجتماعی از طریق یک رشته منازعات ایدئولوژیک و نهادی میسر شد که با برآمدن احزاب سوسیالیست توده ای در بین دو جنگ جهانی در تعدادی از کشورهای اروپایی (در قالب تلاش برای به رسمیت شناخته شدن حق کار) هم زمان بود(Perry,2000: 19-23).

پرداختن به جزئیات مبارزات احزاب سوسیالیست و خود بیکاران در به رسمیت شناختن بیکاری از حوصله این نوشتار خارج است، اما چگونگی تبدیل بیکاری به موضوعی برای تحقیق، توجه به جنبه سوژکتیو این مسئله را ضروری می سازد. به لحاظ سوژکتیو، تحلیل مارکس از نظام سرمایه داری در این باره مهم ترین نقش را ایفا کرد و او با نقد اقتصاددانان کلاسیک، به کشف پدیده بیکاری در اقتصاد سرمایه داری پرداخت. مارکس برخلاف اقتصاددانان کلاسیک که مقولات اقتصادی را مقولاتی ابدی و ازلی و تغییرناپذیر می پنداشتند به دنبال شرح نحوه پدید آمدن

این مقولات و یا به‌عبارت‌دیگر، وجه تاریخی آن‌ها است (Marx, 1892:104). طبق نظر مارکس در جلد اول سرمایه، اضافه جمعیت کارگران، شرط وجودی سرمایه‌داری مدرن است. انباشت سرمایه، همان‌گونه که مارکس توضیح می‌دهد، در سرمایه‌داری صنعتی از طریق تغییر کیفی پیوسته ترکیب خود یعنی از طریق افزایش دائمی جزء ثابت آن به زیان جزء متغیر آن تحقق می‌یابد. اما تقاضا برای کاری که سرمایه ایجاد می‌کند نه با مقدار مطلق آن بلکه با بخش متغیر آن نسبت دارد. از این رو چون تقاضا برای کار نه برحسب حجم کل سرمایه بلکه فقط با جزء متغیر آن تعیین می‌شود، تقاضای کار به نحو فزاینده‌ای با رشد کل سرمایه کاهش می‌یابد. به‌عبارت‌دیگر، با انباشت سرمایه از مقدار نسبی بخش متغیر سرمایه کاسته می‌شود و به همین نسبت تقاضا برای کار نسبی کم می‌شود. با اینکه اضافه جمعیت کارگران به این ترتیب، محصول ضروری انباشت یا رشد ثروت برپایه‌های سرمایه‌دارانه است، در گام بعدی، خود همین اضافه جمعیت به اهرم انباشت سرمایه‌داری و در حقیقت، به شرط وجودی شیوه تولید سرمایه‌دارانه بدل می‌شود (مارکس، ۱۳۸۸: صص ۶۷۶-۶۷۹). آن‌گونه که مارکس شرح می‌دهد این اضافه جمعیت، یا ارتش ذخیره صنعتی در دوره‌های رکود و رونق متوسط، بر ارتش فعال کارگری فشار وارد می‌کند و در دوره‌های اضافه تولید بر خواست‌های آن‌ها لگام می‌زند. بنابراین، اضافه جمعیت نسبی پیش‌زمینه‌ای است که برپایه آن قانون عرضه و تقاضای کار می‌چرخد و موجب می‌شود میدان عمل این قانون به مرزهایی محدود شود که کاملاً با گرایش سلطه‌جویی سرمایه‌سازگار باشد (همان: ص ۶۸۶). اهمیت نقد مارکس از سرمایه‌داری و تبیین وی از بیکاری در این بود که به‌واسطه آن، بیکاری توانست به موضوعی برای تحقیقات و اصلاحات اجتماعی بدل شود. به همین جهت ردپای مارکس را می‌توان در تحقیقات اولیه‌ای که درباره بیکاری صورت گرفت، مشاهده کرد.^۱

تاریخ‌مندی بیکاری نزد مورخان اجتماعی

توضیحات بالا نتیجه مطالعات مورخان اجتماعی است که برخلاف آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد، در آثار خود نشان داده‌اند که پدیدار شدن بیکاری و به‌رسمیت شناختن آن به‌عنوان مشکلی اجتماعی دو مقوله جدا از هم هستند که دومی معمولاً با تأخیر فراوان همراه است. در واقع، در جوامع مختلف با نسبت دادن بیکاری به مشکلات مختلفی از قبیل مشکلات اخلاقی و یا حتی

۱. برای مثال می‌توان به کارگیری اصطلاح ارتش ذخیره صنعتی مارکس را در اثر چند جلدی چارلز بوث (Charles Booth)، یکی از مهم‌ترین مصلحان اجتماعی سده نوزدهم، با عنوان *Life and Labour of the People in London: 1889-1902* مشاهده کرد. بوث در واقع از نخستین محققانی است که به بیکاری به‌مثابه مسئله‌ای اجتماعی می‌پردازد (Perry, 2000: 22).

بیولوژیک و انکار ریشه‌های محیطی فقر، پذیرفتن آن به‌عنوان یک مسئله اجتماعی معمولاً با تأخیر فراوانی فراهم می‌شود (Perry, 2007:4). این مورخان در آثار خود رویکردهای مختلفی را بسط داده‌اند که به‌واسطه آن، این رابطه دوجهی بیکاری را برجسته ساخته، صورت‌بندی کرده، بسط داده و در تحلیل پدیده بیکاری در دوره‌های تاریخی مختلف به کار گرفته‌اند. شرح یکی از این مطالعات، نحوه مفصل‌بندی این رابطه دوجهی را بهتر نشان خواهد داد.

گرت استدمن جونز، مورخ بریتانیایی در کتابی با عنوان *لندن مطرود: مطالعه‌ای در رابطه بین طبقات در جامعه ویکتوریایی*، نحوه مواجهه با بیکاری در لندن نیمه دوم سده نوزدهم را دستمایه تحقیق خویش قرار داده است. اهمیت الگوی جونز در نسبت با نوشته حاضر در این است که در مطالعه خود، با تشریح تنش میان واقعیت مادی و بُعد ایدئولوژیک بیکاری در مورد کارگران فصلی محله ایست‌اند^۱ لندن، تحلیل خود را با بستر^۲ واقعیات جمعیتی و اقتصادی آن دوره پیوند داده است و به‌جای یک تقابل دوتایی و ساده‌انگارانه بین ایدئولوژی و واقعیت اجتماعی کوشیده است نشان دهد مفهوم بیکاری انعکاس مکانیکی از عوامل ساختاری و عینی نیست، بلکه در شکل‌گیری معنای آن در جامعه، افکار و ایده‌های گروه‌های مختلفی می‌تواند دخیل باشد، موضوعی که از طریق آن تاریخ‌مندی بیکاری آشکار می‌شود (Jones, 1984: 239 Stedman). همان‌طور که نویسنده شرح می‌دهد، تا پیش از انقلاب صنعتی، چند عامل مرتبط با هم به لحاظ تاریخی، اهمیت اقتصادی خاصی به لندن بخشیده بودند: نخست اینکه لندن مهم‌ترین بندر بازرگانی انگلیس و مرکز واردات محصولات از طریق کشتی بود. دوم اینکه، بزرگ‌ترین بازار مصرفی کشور را در اختیار داشت و سوم اینکه مرکز حکومت و مقر دربار در آنجا قرار داشت. این عوامل به همراه حضور کارگران ماهر در لندن، موجب شده بود این شهر به لحاظ صنعتی بر دیگر شهرها برتری داشته باشد. اما با انقلاب صنعتی، لندن این برتری صنعتی خود را در رقابت با صنایع واقع در میدلند^۳ و شمال انگلستان، که به نظام تولید مدرن کارخانه‌ای مجهز شده بودند، از دست داد و حتی برخی صنایع آن از قبیل کشتی‌سازی و ابریشم‌بافی تقریباً از بین رفتند. دیگر صنایعی که در رقابت با تولید مدرن کارخانه‌ای دوام آوردند، صنایع مصرفی بودند که برای رقابت با صنایع دیگر مناطق، به نظام تولیدی روی آوردند که کارگر بر بود. در واقع تأثیر انقلاب صنعتی بر لندن، تشدید مشخصه‌های پیشاصنعتی آن بود (Ibid: 19-26). سه عامل عمده گسترش صنایع کارگر بر را در لندن تسهیل می‌کرد: از پیش تعداد زیادی کارگر فصلی در بندر و فعالیت‌هایی که

1. East End
2. context
3. Midlands

ماهیت فصلی داشتند، وجود داشت که در فصل‌های بیکاری آماده انجام هر کاری بودند؛ وجود فرزندان و همسران این کارگران که به علت پایین بودن دستمزد پدر یا شوهرانشان، حاضر به کار بودند؛ و مهاجرت پیوسته از مناطق روستایی و ایرلند به لندن، که چون مهارتی نداشتند، در هر جایی که فرصتی به دست می‌آوردند، حاضر به کار می‌شدند. این خصلت تولیدی لندن، موجب شد تا ماهیت فقر در آن با دیگر مناطق صنعتی انگلستان متفاوت باشد. تولید کارگاهی و کارگر در صنایع مصرفی باعث می‌شد که نیروی کار در فصولی از سال بیکار باشد. زیرا همان‌طور که اقتصاددانان نشان داده‌اند، صنایع مصرفی تابع تقاضاهای فصلی هستند. در واقع طبقه کارگر لندن عمدتاً با بیکاری فصلی مواجه بودند (Ibid: 32-33).

با این حال، جونز نشان می‌دهد منتقدان و متفکران اجتماعی و طبقات بالای لندن عصر ویکتوریا درک واقعی از کار فصلی نداشتند و به‌جای شرایط محیطی، فقر را نتیجه شخصیت و منش آدمی می‌دیدند و از این رو به‌جای شرایط اقتصادی، فقر را عمدتاً براساس شرایط اخلاقی تبیین می‌کردند، تبیین‌هایی که مانع از به‌رسمیت‌شناختن بیکاری می‌شد و روابط میان طبقات اجتماعی را شکل می‌داد. جونز کوشیده است نسبت این تبیین‌ها درباره بیکاری را با مشخصه‌های اقتصادی شهر لندن، که در بالا شرح داده شد، توضیح دهد (Ibid: 239-262). همان‌گونه که جونز شرح می‌دهد، چنین تبیین‌هایی از پدیده بیکاری تا وقوع جنگ جهانی اول، و نیاز دولت به نیروی کار این کارگران، و شکل‌گیری صنایع بزرگ در لندن پس از جنگ، از میان نرفت. وظیفه‌شناسی این کارگران در زمان جنگ باعث شد چنین تحلیل‌های غیراقتصادی از فقر و کارگران فصلی اعتبار خود را از دست بدهند (Ibid: 336).

بنابراین، اصلی‌ترین مشخصه رویکرد مورخان اجتماعی به بیکاری را می‌توان در برجسته‌ساختن تنش میان بُعد مادی و بُعد ایدئولوژیک یا سوپزکتیو بیکاری دانست. به عبارت دیگر، در نتیجه مطالعات این مورخان اجتماعی، دوگانگی جالبی میان وجود بیکاری و به‌رسمیت‌شناختن آن به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی پدیدار می‌شود. این برداشت از تأخیر در کشف بیکاری در تحقیقات مربوط به تاریخ بیکاری بسیار تأثیرگذار بوده است. از پیشروترین آثار که براساس این اصل تأخیر در کشف بیکاری پدید آمدند، کتاب مورخ آمریکایی جان گرتی^۱ است. بصیرت کتاب گرتی، بیکاری در تاریخ برای مورخان در این بود که با استفاده از شواهد فراوانی نشان می‌داد که بیکاری پیش از آنکه عموماً در جامعه تشخیص داده شود، در نتیجه انقلاب صنعتی به شکل وسیعی گسترش یافته بود (Garraty, 1978:85-103). متعاقباً مورخان اجتماعی که درباره

بیکاری تحقیق کرده‌اند (برای مثال، نک: Keysar, 1986)، بر اعتبار اصل «تأخیر در کشف» بیکاری افزوده‌اند. گرتی و دیگر مورخانی که از او تبعیت کرده‌اند، نشان داده‌اند که پایه‌های مادی بیکاری در جدایی کار از خانه، شکل‌گیری کار مزدی و بازار کار قرار دارد. باین حال، نگرش‌های غالب درباره بازار آزاد، فقر، کمک به فقرا و فضیلت و جنبه اخلاقی کار، موانع ایدئولوژیک محکمی بر سر راه شناسایی و پذیرش بیکاری بودند و اعتراف دولت به وجود بیکاری تنش میان بُعد ایدئولوژیک بیکاری و واقعیت مادی آن را رفع نمی‌کند. همان‌طور که بررسی‌های موردی نشان می‌دهد دولت با نادیده گرفتن کشف بیکاری یا انکار اهمیت آن، موجب ادامه پیدا کردن این تنش می‌شود (Perry, 2007: 4-5).

با این حال ناگفته پیداست چون بیکاری مفهومی است که معنا، آمارها، راه‌حل‌ها و برخی مواقع حتی خود وجود آن، محل مناقشه است، پس بدیهی است در تحقیقات و مطالعات تاریخی این رویکرد مورخان اجتماعی، تنها رویکرد تاریخی پیرامون این پدیده نباشد. با وجود این، با توجه به نحوه طرح مسئله در این تحقیقات، در یک نگاه کلی، رویکرد دیگری را نیز که به شیوه‌ای تاریخی برای بررسی بیکاری به کار گرفته شده است، می‌توان شناسایی کرد.

این رویکرد دوم، آثاری هستند که رهیافت آن‌ها متأثر از رشد و توسعه خدمات اجتماعی است که عمدتاً بعد از جنگ جهانی دوم در دولت‌های موسم به رفاه برای بیکاران وضع شد.^۱ آثار این مورخان را که از منظر سیاست‌های اجتماعی به بیکاری می‌نگرند و بر سیاست‌های دولت در این زمینه تمرکز می‌کنند، چه بسا بتوان مکتب نهاد‌گرایی^۲ خواند. این مورخان، بیکاری را به‌مثابه برساخته چند نهاد کلیدی، به‌ویژه قانون کار، نهادهای تأمین اجتماعی و نهادهای آماری دولت می‌دانند. از نمونه‌های شاخص این رویکرد می‌توان به اثر پیشگامانه روبر ساله،^۳ مدیر سابق مؤسسه مطالعات اقتصادی و آماری فرانسه^۴ و همکارانش با عنوان *ابداع بیکاری* (Salais, Baverez, and Reynaud, 1986) اشاره کرد. نقطه شروع و عزیمت این مطالعه، به‌وضوح رویکرد آن را آشکار می‌سازد. نویسندگان کتاب مطالعه خود را نه با تحولات حادث شده بر خود بیکاری که با تعریف و اندازه‌گیری آن به‌وسیله دولت فرانسه آغاز می‌کنند. آن‌ها در واقع به بیکاری از منظر و چشم‌انداز

۱. عناوین برخی از این آثار به شرح زیر است:

Christine Daniel and Carole Tuchszirer, *L'Etat Face aux Chômeurs: l'Indemnisation du Chômage de 1884 à nos Jours* (Paris, 1999); Jacques Caritey, 'Une idée neuve: l'histoire de la sécurité sociale', *Mouvement Social*, 137 (1986): 1-5; Noel Whiteside and Robert Salais (eds), *Governance, Industry, and Labour Markets in Britain and France: the Modernising State in the Mid-Twentieth Century* (London, 1998)

2. institutional school

3. Robert Salais

4. L'Institut National de la Statistique et des Etudes Economiques

نهادها (دولت، شرکت‌های بزرگ و قراردادهای کاری) می‌نگرند. به‌زعم این نویسندگان، این نهادها بودند که به لحاظ اجتماعی بیکاری را بر ساخته‌اند و آن را پدید آورده‌اند و دست‌آخر نیز خود این نهادها هستند که می‌توانند آن را از میان بردارند. این رویکرد به بیکاری را محققان فرانسوی و انگلیسی در مجموعه‌ای از رسالات با عنوان منابع بیکاری که ساله و دو نفر دیگر از همکارانش آن را ویراستاری کرده‌اند، به‌پیش برده‌اند (Mansfield, Salais and Whiteside, eds), 1994). آن‌ها در این اثر به دنبال آن هستند که «فرآیند چندوجهی بر ساخته شدن بیکاری» را نشان دهند. در اینجا نیز بر مشخصه گفتمانی بیکاری تأکید شده است و مضامین ابداع بیکاری با اعتماد و دامنه بیشتری مفصل‌بندی شده‌اند. ساله در این اثر نیز بر این اعتقاد است که بیکاری «انعکاس مکانیکی عوامل ساختاری و عینی» نیست، بلکه به‌عکس، طی فرآیندی پیچیده «ابداع شده» است. در مجموع باید گفت این رویکرد که متأثر از پس‌اساختارگرایی است، با آنکه بصیرت‌های ارزشمندی درباره بیکاری به دست داده است، دو مشکل و نقص عمده دارد: نخست اینکه در این رویکرد با تمرکز بر نهادها، تجربه خود بیکاران را در فهم مسئله بیکاری نادیده می‌گیرند و دیگر اینکه از مسئله‌ای که به‌شدت سیاسی است، سیاست‌زدایی می‌کنند (Perry, 2007: 2-4). زیرا اگر دولت در جوامع سنتی تا پیش از شروع عصر جدید، جز در موارد خاصی از قبیل کمک به رعایای خود به هنگام بروز قحطی‌های عمومی، در مساعدت به اقشار آسیب‌پذیر اجتماع مدخلیت چندانی نداشت و این مسئولیت‌ها یا برعهده نهادهای مدنی از قبیل اصناف بود و یا خانواده‌های کلان^۱ مطابق با ساخت اندام‌وار خود چنین وظایفی را برعهده می‌گرفتند؛ باین حال، برنامه مدرنیزاسیون در عصر جدید با پیامدهای اجتماعی گسترده‌ای که به دنبال دارد، دولت را به‌ناچار با مشکلات اجتماعی گسترده‌ای مواجه می‌سازد که به شیوه‌های گوناگون موجب می‌شود مساعدت و همیاری در برطرف کردن این مشکلات از جمله بیکاری، در حیطه وظایف دولت قرار گیرد (اکبری، ۱۳۹۵: ۶۲، پولانی، ۱۳۹۱: ۳۰۹-۳۱۲).

طرحی از بیکاری در تاریخ ایران

با توجه به صورت‌بندی‌ای که در بالا شرح داده شد، برای مفصل‌بندی مؤلفه‌های طرحی از تاریخ اجتماعی پدیده بیکاری در ایران، در ابتدا باید معنای تاریخ‌مند بیکاری (بیکاری پیشا-مدرن/ بیکاری مدرن) در تاریخ ایران را نشان داد. به سخن دیگر، با در نظر گرفتن وجه تاریخی کار و مقولات مرتبط با آن، رخ‌دادگی و حادث‌بودن بیکاری (یعنی تقابل تعیین‌کننده میان ناتوانی غیرارادی در کسب معاش و امتناع ارادی از کسب معاش در دوران پیشا-مدرن) را نشان داد.

این وجه تاریخمند بیکاری را می‌توان از طریق تمایز مفهومی کار در پیش و پس از شروع برنامه نوسازی در ایران پدیدار ساخت. در ایران تا پیش از شروع عمده فرایند نوسازی، از دهه ۱۳۰۰ ه.ش به این سو، شرایط محیطی ایران و غلبه داشتن بخش کشاورزی بر دیگر بخش‌های اقتصادی، موجب شده بود اکثریت جمعیت در روستاهایی تقریباً خودکفا، پراکنده باشند. این پراکنده بودن در روستاهای تقریباً خودکفا از سوی دیگر، خود باعث می‌شد که کار فرد در پیوند بلاواسطه با اجتماعی باشد که به آن تعلق داشت (اشرف، ۱۳۶۱: ۶؛ کاظمی و آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۸۹-۹۰). سامان یافتن پیشه‌وران در شهرها در قالب اصناف مختلف نیز موجب می‌شود همین فهم از کار و بیکاری را نیز بتوان بر آن‌ها اطلاق کرد. همان‌گونه که سنت اندیشه سیاسی در ایران نشان می‌دهد، تعلق داشتن فرد به این اجتماعات خودکفا سبب می‌شد که کار در این نیز اجتماعات ماهیتی وظیفه‌محور پیدا کند و و بیکاری به معنای شانه خالی کردن از وظیفه در قبال اجتماع باشد که عدم انجام آن، به کار دیگر اعضا نیز خلل وارد می‌کرد. همان‌گونه که دیده می‌شود وظیفه‌محور بودن کار موجب می‌شده است تا بیکاری به مثابه شانه خالی کردن از مسئولیتی که اجتماع بر عهده فرد می‌گذاشت، در ذیل امور اخلاقی قرار گیرد و مورد نکوهش واقع شود. سامان یافتن پیشه‌وران در شهرها در قالب اصناف مختلف نیز موجب می‌شود همین فهم از کار و بیکاری را نیز بتوان بر آن‌ها اطلاق کرد (استرآبادی میرفندرسکی، ۱۳۸۷: ۸۸-۹۰؛ پازوکی، ۱۳۸۶: ۱۰۱-۱۰۲).

نکوهش از بیکاری به این معنا، با آشنایی ایرانیان با اندیشه تجدد شدت یافت و آن هنگام که مصلحان دوره قاجار به نکوهش از «بیکاری» می‌نشستند، همین معنا از بیکاری را مراد می‌کردند. این مصلحان نیز بیکاری را ذیل مقوله اخلاق تعریف می‌کردند و از جمله مصادیق انحطاط اخلاقی ایرانیان را «تن آسانی، بیکاری و بی‌عاری» می‌دانستند و ریشه عمده تباهی جوانان را در همین بیکاری می‌دانستند که آن‌ها را به کارهایی همچون، قمار، کشیدن تریاک، دزدی و غیره وامی‌داشت (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۶۳: ۱۰۳؛ مراغه‌ای، ۱۳۹۳: ۱۸۲).

پس از آشکار شدن معنای تاریخ‌مند بیکاری، حال اگر نحوه مفصل‌بندی وجه تاریخی بیکاری را برپایه رویکرد مورخان اجتماعی بپذیریم، با فرض این نحوه مفصل‌بندی وجه تاریخی بیکاری، می‌توان در تاریخ ایران نیز نوعی تأخیر را در شناسایی بیکاری به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی صورت‌بندی کرد. در ایران نیز بیکاری در معنای جدید آن، به شرحی که در زیر می‌آید، پیش از آنکه عموماً در دهه چهل شمسی در جامعه تشخیص داده شود و به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی پذیرفته شود، در نتیجه برنامه نوسازی در شهرهای بزرگ گسترش یافته بود. می‌توان نشان داد که

پایه‌های مادی بیکاری در بیکاری پنهان در روستاها، شکل‌گیری کار مزدی و بازار کاری قرار داشت که در نتیجه برنامه نوسازی در جامعه ایران پدید آمده بود. با این حال، محدودیت‌های نوسازی به‌ویژه در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ با سوق یافتن سرمایه‌گذاری‌ها به بخش‌های غیرمولد و یا دیربازده (سوداگر، ۱۳۵۷: ۲۶)، پیش از اصلاحات ارضی موجب می‌شد تا دولت با استناد به این ادعا که برای مهاجران در روستاها کار وجود دارد و عمدتاً با فروکاستن و اینهمان دانستن فرد بیکار با دهقان مهاجر روستایی و کوشش برای بازگرداندن آن‌ها به روستاها، مسئله بیکاری را منحل کند (نفیسی، ۱۳۲۴: ۶؛ رحمانیان و عبدالمهی، ۱۳۹۶: ۱۲۱). این در حالی بود که بنابر برخی محاسبات انجام‌شده، با توجه به نسبت فرد به واحد سطح زیر کشت، نیمی از جمعیت روستاها پیش از اصلاحات ارضی در مقایسه با سطح زیر کشت، اضافی بودند (اعتماد، ۱۳۶۳: ۷۷).

با این حال، بعد از اصلاحات ارضی، دولت دیگر نمی‌توانست منحل کردن بیکاری را در بازگشت مهاجران به روستاها بجوید و چنین امکانی عملاً پس از اصلاحات ارضی ناممکن بود. زیرا دعوی بازگرداندن مهاجران به روستاها می‌توانست با خواست زمین از سوی همین روستاییان همراه باشد و با توجه به محدود بودن زمین‌هایی که در اصلاحات ارضی قرار بر بازتوزیع آن‌ها بود، روند اصلاحات ارضی و بازتوزیع زمین به شیوه مدنظر دولت می‌توانست با بازگرداندن مهاجران مختل شود (رحمانیان و عبدالمهی، ۱۳۹۶: ۱۰۹). بنابراین، به‌نوعی می‌توان پذیرفتن بیکاری را به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی با عزم دولت برای اجرای اصلاحات ارضی هم‌زمان دانست. اسناد رسمی چنین فرضی را به‌صراحت تأیید می‌کنند (مرکز پژوهش، سنجش و اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۹۰: ۲۴۷-۲۴۸). از سوی دیگر، توسعه اقتصادی کشور پس از اصلاحات ارضی، ضرورت تحرک بیشتر نیروی فعال جامعه را ایجاد می‌کرد و اضافه جمعیت روستایی می‌توانست نیروی کار موردنیاز صنایع تازه تأسیس و بخش خدمات شهری را که رو به گسترش بود، تأمین کند. بنابراین در این مرحله، با اذعان به وجود مشکل بیکاری پنهان در روستاها، مطابق با متن برنامه‌های عمرانی به‌ویژه برنامه عمرانی سوم، فرض بر این بود که اضافه جمعیت روستایی به شهرها نقل مکان کرده تا بتوانند در شهرها موفق به یافتن کار و امرارمعاش شوند و البته برنامه‌ریزان اقتصادی دولت می‌دانستند که اقتصاد شهری توان جذب تمام جویندگان کار را نخواهد داشت و از این رو بیکاری را به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی، پذیرفته و در برنامه‌های عمرانی به دنبال راه‌حلی برای کاستن از ابعاد آن بودند (هیئت مرکزی امور اقتصادی، ۱۳۴۰: ۳۵). با چنین الگوی توسعه اقتصادی، دولت از به‌رسمیت شناختن بیکاری گریزی نداشت و طبیعی بود که سکه بازگرداندن مهاجران به روستاها دیگر از عیار می‌افتاد (رحمانیان و عبدالمهی، ۱۳۹۶: ۱۲۹-۱۳۰).

در گام بعدی می‌توان نشان داد اعتراف دولت به وجود بیکاری و پذیرش آن پس از اصلاحات ارضی، تنش میان بُعد سوژکتیو بیکاری و واقعیت مادی آن را لزوماً رفع نمی‌کند. در واقع، دولت با نادیده گرفتن گرفتاری برآمده از پذیرش بیکاری یا انکار اهمیت آن، موجب تشدید پیش‌بینی ناپذیر این تنش می‌شود. چون خود همین راهبرد برنامه‌های عمرانی پایه‌های تنش میان این دو وجه از بیکاری را پس از اصلاحات ارضی تشکیل می‌داد. زیرا روند تشکیل «سرمایه ثابت» (این معیار شاخصی است که می‌تواند در نسبت با سرمایه متغیر، میزان و نحوه توسعه صنعت و تراکم سرمایه و در نتیجه حدود فرصت‌های شغلی ایجاد شده را نشان دهد) در صنایع کشور طی این دو دهه نشان از ظرفیت محدود این سرمایه‌گذاری‌ها در تولید اشتغال داشت (خزاعی، ۱۳۶۳: ۱۱-۱۲). اصلی‌ترین نمود این مسئله در فضای شهرهای بزرگ پس از اصلاحات ارضی قابل مشاهده بود. اگر در دهه‌های قبل بیکاری عموماً به شکل فصلی و گذرا در فضای شهری پدیدار می‌شد، در سال‌های پس از اصلاحات ارضی، بیکاران برای خود/اجتماعاتی ماندگار در دل شهرهای بزرگ تشکیل دادند و وسعت یافتن پدیده اسکان «غیررسمی» در شهرهای بزرگ به یکی از اصلی‌ترین مشکلات اجتماعی در ایران بدل شد. به سخن دیگر، در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، بیکاران و فقرای شهری، در وضعی پُر از تناقض، از میهمانان فصلی به ساکنان ناخوانده‌ی غیررسمی و همیشگی شهرهای بزرگ بدل شدند که حتی با وجود فقر شدید و بیکاری نمی‌توانستند تمایلی از خود برای بازگشت به موطن اولیه‌شان یا ترک شهرها نشان دهند. بدین ترتیب، با گسترش فقر و اسکان غیررسمی و همچنین قرار داشتن کشور در حالتی شبیه به اشتغال کامل در آمارهای رسمی، فضای اجتماعی شهرهای بزرگ کشور، جلوه‌گاه اصلی تنش میان دو وجه از بیکاری در تاریخ ایران بود (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۹: سی و چهار؛ عظیمی آرانی، ۱۳۸۳: ۲۰۲-۲۰۳). این رئوس کلی طرحی است که می‌توان گام به گام طی کرد تا بتوان به نوعی تاریخ اجتماعی از پدیده بیکاری در تاریخ ایران نزدیک شد.

نتیجه‌گیری

با در نظر داشتن استدلال‌هایی که در بالا عرضه شد، به هر صورت، نتیجه‌گریزناپذیری که در آخر می‌توان گرفت، این است که بیکاری واجد دو بُعد است: نخست، بُعد عینی، مادی و ساختاری بیکاری و دیگری بُعد برساختی، ابداعی، ایدئولوژیک و گفتاری آن. به سخن دیگر، مفهوم بیکاری انعکاس مکانیکی از عوامل ساختاری و عینی نیست، بلکه در شکل‌گیری معنای آن در جامعه، افکار و ایده‌های گروه‌های مختلفی می‌تواند دخیل باشد که نشانگر متغیر بودن این مفهوم در طی زمان است. و از سوی دیگر، پدیدار شدن بیکاری و به رسمیت شناختن آن به عنوان یک

مشکل اجتماعی، دو مقوله جدا از هم هستند که دومی معمولاً با تأخیر فراوان همراه است. بنابراین، تاریخی بودن کار و بیکاری، تأخیر در شناسایی بیکاری و از این رو تنش میان بُعد مادی و سوژکتیو بیکاری، سه عنصر مفهومی مهمی هستند که از طریق آن‌ها تلاش شد تا امکان بررسی تاریخ بیکاری در ایران فراهم شود، عناصر مفهومی که از رویکرد مورخان اجتماعی به بیکاری اخذ شده‌اند. استفاده از این عناصر مفهومی در نوشته حاضر در پیوند با تاریخ بیکاری در ایران، این امکان پایه‌ای را فراهم ساخت تا به واسطه در نظر گرفتن تنش میان این دو وجه از بیکاری، «بدهت» مفهوم بیکاری از آن سلب شده، و با تاریخ‌مند شدن آن، امکان تاریخی دیدن آن و تبدیل آن به موضوع بررسی در تاریخ ایران ممکن شود. امکانی که از طریق آن می‌توان از تحلیل‌های کمی درباره بیکاری فراتر رفت زیرا فرض پنهان و مستتر در این روش‌های کمی، ایستایی مفاهیم اقتصادی از قبیل بیکاری است.

منابع و مآخذ

- اداره کل آمار عمومی (۱۳۴۰). گزارش خلاصه سرشماری عمومی کشور در سال ۱۳۳۵. جلد دوم: مشخصات جمعیت و خانوار کشور. تهران: وزارت کشور.
- ارسطو (۱۳۹۰). سیاست. ترجمه حمید عنایت. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- استرآبادی میرفندرسکی، میرزا ابوالقاسم (۱۳۸۷). رساله صناعیه. به کوشش حسن جمشیدی. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- اسوندرسن، لارس (۱۳۹۳). کار، مجموعه تجربه و هنر زندگی. ترجمه فرزانه سالمی. تهران: نشر گمان.
- اشرف، احمد (۱۳۶۱). «دهقانان، زمین و انقلاب». در: مجموعه کتاب آگاه، مسائل ارضی و دهقانی. مجموعه مقالات. تهران: انتشارات آگاه.
- اعتماد، گیتی (۱۳۶۳). «مهاجرت در ایران در دهه‌های اخیر: ۵۵-۱۳۳۵». در: فرخ حسامیان، گیتی اعتماد و محمدرضا حائری، شهرنشینی در ایران. تهران: انتشارات آگاه.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۹۵). رفاه اجتماعی در ایران معاصر، تهران: موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- پازوکی، شهرام (۱۳۸۶). «معنای صنعت در حکمت اسلامی». خردنامه صدرا. شماره ۴۸. تابستان ۱۳۸۶: صص ۹۵-۱۰۶.
- پولانی، کارل (۱۳۹۱). دگرگونی بزرگ: خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما. ترجمه محمد مالجو. تهران: پردیس دانش.

- خزاعی، احمد (۱۳۶۳). **ویژگی‌های اشتغال صنعتی در ایران ۱۳۵۵-۱۳۴۵**. تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). **نگت‌نامه دهخدا**. جلد چهارم. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. چاپ دوم از دوره جدید.
- رحمانیان، داریوش و محمدجواد عبدالمهی (۱۳۹۶). «از بیکاری پنهان به بیکاری آشکار: تأثیر اصلاحات ارضی در به رسمیت شناختن بیکاری». **تحقیقات تاریخ اجتماعی**. سال هفتم. شماره اول: صص ۱۰۹-۱۳۵.
- رئیس‌دانا، فربرز (۱۳۷۹). «نقد روش در پدیده‌شناسی فقر»، در: فربرز رئیس‌دانا، ژاله شادی‌طلب و پرویز پیران. **فقر در ایران (مجموعه مقالات)**. ویرایش و تنظیم حسن رفیعی و سعید مدنی (قهفرخی). تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توان‌بخشی.
- سوداگر، محمدرضا (۱۳۵۷). **رشد روابط سرمایه‌داری در ایران ۴۰-۱۳۰۴ (مرحله انتقالی)**. تهران: نشر پازند.
- سیمونلز، وارن جی. و استیون جی میدما (۱۳۹۳). **تاریخ اندیشه اقتصادی از ارسطو تا جان استوارت میل**. ترجمه محمدحسین وقار. تهران: نشر مرکز.
- عظیمی آرانی، حسین (۱۳۸۳). **مدارهای توسعه نیافتگی در ایران**. تهران: نی.
- غفوری خرازی، شهین (۱۳۵۰). **بررسی مسائل بیکاری در ایران**. تهران: مؤسسه کار و تأمین اجتماعی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰). **تاریخ جنون**. ترجمه فاطمه ولیانی. تهران: انتشارات هرمس.
- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین (۱۳۶۳). **مجله مصور علمی و ادبی ایرانشهر (سال اول)**. تهران: مؤسسه انتشارات اقبال.
- کاظمی، فرهاد و پروانه آبراهامیان (۱۳۹۳). «دهقانان غیرانقلابی در ایران معاصر»، در: پروانه آبراهامیان، **مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران**. ترجمه سهیلا ترابی فارسانی. تهران: انتشارات پردیس دانش.
- کریم (سعیدی)، هما (۱۳۵۴). **بیکاری در ایران**. تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- مارکس، کارل (۱۳۸۸). **سرمایه: نقادی بر اقتصاد سیاسی**. جلد یکم. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: انتشارات آگاه.
- مالجو، محمد (۱۳۷۹). «موانع پژوهش‌های اقتصاد سیاسی در ایران امروز: تحریر محل نزاع». **گفتگو**. شماره ۲۸: صص ۱۳۹-۱۵۹.
- محقق، ف. (۱۳۵۸). «علل و عوامل بیکاری در ایران». **کتاب جمعه**. سال اول. شماره ۲۱: صص ۳۵-۵۵.

- مراغه‌ای، حاجی زین‌العابدین (۱۳۹۳). *سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ*. متن کامل سه‌جلدی. به کوشش م.ع سپانلو. تهران: نشر آگه.
- مرکز آمار ایران (۱۳۵۹). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال (کل کشور) ۱۳۵۵*. تهران: سازمان برنامه‌و بودجه.
- مرکز پژوهش، سنجش و اسناد ریاست‌جمهوری (۱۳۹۰). *اسنادی از مهاجرت داخلی در ایران ۱۳۱۱-۱۳۵۷*، به کوشش ایرج محمدی. تهران: خانه کتاب.
- نفیسی، حبیب (۱۳۲۴). *مسئله بیکاری در ایران و راه علاج آن*. تهران: چاپخانه کیهان.
- هیئت مرکزی امور اقتصادی (۱۳۴۰). *مقدمه برنامه سوم عمرانی*. تهران: سازمان برنامه.

References

- Akbarī, M. 'A. 2017. Rifāhi Idjtimā'ī dar Īrāni Mu'āšir. The Institute of Social Security Studies, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Arastū. 2012. Sīyāsāt. H. 'Ināyat. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ashraf, A. 1983. Dihkānān, Zamān wa Inklāb. Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- 'Azīmī Ārānī, Ḥ. 2005. Madārḥāyi Tūsi'ih Nayāftigī dar Īrān. Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Boldizzoni, F. 2011. The Poverty of Clio: Resurrecting Economic History. Princeton University Press, Princeton. (In English) (**Book**)
- Dihkhudā, 'A.A. 1999. Luḡḥāt Nāmīyih Dihkhudā. Vol.4. Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Fūkū, M. 2012. Tārīkhi Djunūn. F. Waliyānī. (Translator). Hirmis, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ghafūrī Kharāzī, Sh. 1972. Barrisiyī Masā'ili Bīkāri dar Īrān. The Institute of Work and Social Security, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Garraty, J.A. 1978. Unemployment in History: Economic Thought and Public Policy. Harper and Row, New York. (In English) (**Book**)
- Istarābādī Mīrfindirskī, M.A. 20089. Rīsāliyih Šanā'yih. Ḥ. Djamshīdī. (Editor). Būstāni Kitāb, Qum. (In Persian) (**Book**)
- I'timād, G. 1985. Muhādjirat dar Īrān 1957-1977. F. Ḥisāmīyān. & G. I'timād. & M.R. Ḥā'iri. (Editors). Šahr Nishīnī dar Īrān. Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Karīm (Sa'īdī), H. 1976. Bīkāri dar Īrān. Plan and Budget Organization, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kāzīmī, F., E. Abrahamian. 2015. Dihkānāni Ghiyri-Inklābī dar Īrāni Mu'āšir. (Articles in Political Sociology of Iran). S. Turābī Fārsānī. (Translator). Pardāsi Dānīsh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kāzīm Zādih Īrānshahr, Ḥ. 1985. Maḍjalīyih Mušawari 'Ilmī wa Adabīyī Īrānshahr (1st Year). Iqbal, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Keyssar, A. 1986. Out of Work: The First Century of Unemployment in Massachusetts. Cambridge University Press, Cambridge. (In English) (**Book**)
- Khazā'ī, A. 1985. Wīzhīghāyī Ishṭīghālī Šan'atī dar Īrān 1967-1977. Plan and Budget Organization, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Māldjū, M. 2001. Mawān' Pazhūhīshāyī Iqtisādī Sīyāsī dar Īrāni Imrūz; Taḥrīri Maḥali Nizā'. Guftigū, (28): 139-159. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Marāghihī, Ḥ.Z.A. 2015. Sīyāḥāt Nāmīyih Ibrāhīm Biyg. Vol. 1, 2, 3. M. 'Sipānlū. (Editor). Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Märks, K. 2010. Sarmāyih; Naqdī bar Iqtisādī Sīyāsī. Vol. 1. H. Murtaḍawī. (Translator). Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Marx, K. 1892. The Poverty of Philosophy: Answer to the Philosophy of Poverty by M. Proudhon. Foreign Languages Publishing House, Moscow. (In English) (**Book**)
- Muḥaḳīq, F. 1980. 'Ilal wa 'Awāmili Bīkāri dar Īrān. Kitābi Djum'ih, 1(21): 35-55. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Nafīsī, H. 1946. Mas'aliyih Bīkāri dar Īrān wa Rāhi 'Alāḍji Ān. Kiyhān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Pāzūkī, Sh. 2008. Ma'nāyi Ṣan'at dar Ḥikmatī Islāmī. Khīrad Nāmīyih Ṣadrā, (48): 95-106. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Perry, M. 2000. Bread and Work: Social Policy and the Experience of Unemployment 1918-1939. University of Michigan Press, London. (In English) (**Book**)
- Perry, M. 2007. Prisons of Want: The Experience and Protest of the Unemployed in France 1921-45. Ashgate Publishing Company, Burlington. (In English) (**Book**)
- Poire, M.J. 1987. Historical Perspectives and the Interpretation of Unemployment. Journal of Economic Literature, (25):1834-1850. (**Journal**)
- Polanyi, K. 2013. Digargūniyī Buzurg; Khāstgāhi Sīyāsī wa Iqtisādīyī Rūzīgāri Mā. M. Māldjū. (Translator). Pardīsi Dāniṣh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Raḥmānīyān, D. M. Dj. 'Abdullāhī. 2018. Az Bīkāriyī Pīnhān bi Bīkāriyī Āshkār; Ta'tḥīri Iṣlāḥāti Arḍī dar bi Rasmīyat Shīnākhṭani Bīkāri. Taḥkīkāti Tārīkhi Idjīmā'i (Social History Studies), 7(1): 109-135. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Ra'īs Dānā, F. 2001. Naqdī Rawīsh dar Padīdih Shīnāsīyī Faqr (Symposium). H. Rafī'i. & S. Madanī. (Editors). The University of Social Welfare and Rehabilitation Sciences, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Samuels, W.G., S.G. Medema .2014. Tārīkhi Andīshīyih Iqtisādī az Arastū tā John Stuart Mill. M. H. Waḳār. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Statistical Center of Iran. 1981. Sarshumrīyī 'Umūmīyī Nufūs wa Maskan 1977. Plan and Budget Organization, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Stedman, J.G. 1984. Outcast London: A Study in the Relationship between Classes in Victorian Society. Penguin Books, London. (In English) (**Book**)
- Sūdāgar, M.R. 1976. Ruṣḥdī Rawābiṭi Sarmāyīdārī dar Īrān 1926-1962 (Marḥaliyih Intīkāli). Pāzand, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Svendsen, L. 2015. Kār, Taḍjirubih wa Hunari Zindigī. F. Sālīmī. (Translator). Gumān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- The Central Council of Economical Affairs. 1962. Muḳadamih Barnāmih Siwumi 'Umrānī. Plan and Budget Organization, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- The General Statistical Center. 1962. Guzārīshī Sarshumrīyī 'Umūmīyī Kīshwar 1957. Vol.2. Muṣhaḳḥāṣāti Djām'īyat wa Khāniwārī Kīshwar. Ministry of Interior, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- The Presidency Center of Research, Evaluation and Documents. 2012. Asnādī az Muhādjīrati Dākhilī dar Īrān 1933-1979. I. Muḥammadī. (Editor). Khāniyī Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Thompson, E. P. 1966. Making of the English Working Class. Random House, New York. (In English) (**Book**)
- Thompson, E. P. 1967. "Time, Work-Discipline and Industrial Capitalism", Past and Present, (38):56-97. (**Journal**)